

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تعريف بيع در منظر مرحوم امام(ره)

عرض کردیم که امام(رضوان الله عليه) ابتدا فرمودند بیع؛ «تبادل در اضافه مالکیت» است، سپس قید «مالکیت» را هم حذف کردند و فرمودند بیع؛ «تبادل در اضافه» است، تا اینکه مواردی مثل بیع مال زکوی، یا بیعی که حاکم شرع انجام می‌دهد را شامل شود، چرا که در این موارد، عنوان مالکیت وجود ندارد، اما به مقتضای ولایت حاکم مثلاً، يك اضافه ای بین حاکم و این مال وجود دارد و بیع را به حسب این اضافه انجام می‌دهد - بین حاکم و این مال، يك اضافه ای محقق است که این اضافه در مردم معمولی وجود ندارد، مثلاً دیگران حق تصرف در این مال را به هیچ نحوی ندارند اما حاکم و ولی، این حق را دارد -.

پس طبق نظر مرحوم امام(ره)، ماهیت و حقیقت بیع، «تبادل در اضافه» است. لذا فرمودند بین تعریف مصباح المنیر و تعریف مرحوم شیخ(ره) هیچ فرقی نیست و این دو تعریف به يك حقیقت برمی‌گردد. چه بگوییم بیع؛ «مبادلة مال بمال» است - که مصباح المنیر تعریف کرده - یا بگوییم بیع ؛ «انشاء تملیک عین بمال» هست - که شیخ بیان فرموده - بین این دو تعریف فرقی وجود ندارد و هر دو مصداقی برای تبادل در اضافه هستند.

فرمایش محقق نائینی (ره)

سپس کلامی را از محقق نائینی(اعلی الله مقامه الشریف) نقل می‌کنند و بر آن پنج اشکال وارد می‌کنند. مرحوم نائینی(ره) در کتاب منیة الطالب ج 1، ص 80 فرموده ؛ بین تعریف مصباح المنیر و تعریف شیخ(ره)، يك فرق معنوی و اساسی وجود دارد. بنا بر تعریف مصباح - مبادلة مال بمال -، بیع عبارت از تبدیل و تبادل بین مملوکین و اموال است.

اما طبق تعریف مرحوم شیخ(ره) - انشاء تملیک عین بمال -، تبادل بین ملکیتین است، و این دو با هم متفاوت است. ابتدا فرمودند آنچه را که عرف بیع می‌داند، «تبادل بین اموال» است و اصلاً «مبادله بین سلطنتین» معنای معقولی ندارد. در حدیث وارد شده؛ «الناس مسلطون علی اموالهم» ؛ مفهوم آن این است که مردم بر اموال خود مسلط هستند و نمی‌فرماید «الناس مسلطون علی سلطنتهم و ملکیتهم».

با توجه به اینکه ملکیت همان سلطنت است و بین سلطنت و ملکیت هیچ فرقی وجود ندارد، اگر بگوییم بیع، مبادله بین دو ملکیت است ؛ یعنی بیع، مبادله بین دو سلطنت است، در حالی که «الناس مسلطون علی اموالهم» می‌گوید مردم بر اموالشان مسلط هستند، که يك مالی را مبادله کنند، و نمی‌گوید «الناس مسلطون علی سلطنتهم و ملکیتهم» .

بعبارة اخرى می‌فرمایند ؛ بنا بر تعریف شیخ(ره) ؛ تبادل بین دو ملکیت و دو سلطنت است و مستلزم این است که بگوییم انسان سلطنت بر سلطنت دارد. وقتی می‌گویید بیع ؛ تبادل بین ملکیتین است، و از طرف دیگر می‌گوییم ملکیت همان سلطنت است، پس هنگام تبادل بین ملکیتین، سلطنت بر ملکیت دارید، و این معقول نیست. چون سلطنت بر ملکیت یعنی سلطنت بر سلطنت، که این معنی مستلزم تسلسل است، چون ما اگر بگوییم سلطنت بر سلطنت دارد، باز بر آن سلطنت هم باید سلطنت داشته باشد و این تسلسل لازم دارد. پس باید بیع را به گونه ای معنا کنیم که در آن سلطنت نباشد، لذا می‌گوییم «مبادله بر اموال» است، یعنی سلطنت بر اموال است، و متعلق بیع، ملکیت و سلطنت نباشد.

ممکن است کسی اشکال کند که؛ در باب «اعراض»، اگر کسی از مالش اعراض کرد، آیا در اینجا سلطنت بر اعراض دارد یا نه؟ این شخص همانطور که سلطنت داشت که این را تبدیل کند، سلطنت بر اعراض هم دارد. بعبارة اخرى ؛ اگر کسی از مالش اعراض کرد، ملکیتش زائل می‌شود، پس انسان سلطنت بر اعراض دارد. در مقابل آن ؛ بیع، سلطنت بر ملکیت و تملیک است. چرا در باب بیع، متعلق تبادل را ملکیت و سلطنت قرار نمی‌دهید، ولی در باب اعراض، سلطنت را متعلق می‌دانید؟

ایشان در جواب می‌فرمایند ؛ معنای «اعراض»، «انها ب موضوع السلطنة» است، یعنی يك مالی که موضوع سلطنت انسان است، اگر از آن اعراض کرد، موضوعش را از بین برده است. بعد فرموده اند بین باب معاوضات و باب ارث همین فرق وجود دارد؛ که در معاوضات، تبادل بین مالین است - که توضیح آن خواهد آمد - اما در باب ارث، تبادل بین مالکین است. در باب ارث يك مال است، این مال با مال دیگر مبادله نمی‌شود بلکه تبادل بین مالکین است ؛ که بعد از فوت پدر، فرزند، مالک اموال او می‌شود. این نکات را خوب دقت بفرمایید چون در مباحث آینده خیلی به آنها نیاز داریم.

همین سؤال هایی که این ایام رایج است که آیا کسی می‌تواند حق وام خودش را بفروشد یا نه؟ این متوقف است بر اینکه «بیع» را چه معنا کنیم؟ اگر بگوییم بیع، «تملیک عین بمال» است، «حق» که «عین» نیست. اگر بگوییم بیع، «مبادله مال» است، این شخص حق امتیازی دارد، اگر گفتیم حق امتیاز از جهت عقلایی مال است مبادله می‌شود. محقق نائینی(ره) در توضیح اینکه «بیع»، «مبادله بین مملوکین» است می‌فرمایند؛ در عالم اعتبار، هر یک از بایع و مشتری، واجد يك اضافه ای هستند. کسی که مالی دارد، مالک آن است، یعنی بین این مالک و مبیع، یک اضافه و نسبتی برقرار است. این اضافه، اضافه اعتباری است. یعنی عقلاء و شرع، او را مالک این می‌دانند. مشتری هم وقتی مالک این شیء است، عقلاء يك اضافه و نسبتی را بین مشتری و این ثمن اعتبار می‌کنند. پس در عالم اعتبار، دو اضافه وجود دارد.

اکنون محقق نائینی(ره) می‌فرمایند؛ بیع عبارت است از «حلّ الاضافة القائمة بالثمن و جعلها قائمة بالثمن»؛ این اضافه دو طرف دارد، یکی انسان و یکی ثمن. این اضافه که قایم به ثمن است، این را تبدیل می‌کند به ثمن، یعنی طرف اضافه‌اش عوض می‌شود. تا الان این مال خارجی، مبیع طرف اضافه بود، وقتی بیع انجام می‌شود، این طرف اضافه تبدیل می‌شود به ثمن. «و هذا الحلّ من آثار واجدية الاضافة لا ان الاضافة بتمامها تتبدل باضافة اخرى»؛ می‌فرمایند این که می‌تواند تبدیل کند، این حلّ است و این تبدیل، از آثار واجدیت اضافه است نه اینکه این اضافه را بطور کلی به يك اضافه دیگر تبدیل کند، بلکه این اضافه هست لکن طرفش جابجا می‌شود. «فالاضافة هي السلطنة و ليس للناس سلطنة على السلطنة».

سپس می‌فرماید ما همان تعریف مصباح را قبول می‌کنیم که بیع، «مبادله مال بمال» است و تعریف شیخ(ره) را نمی‌پذیریم. بعد می‌فرمایند بین بیع و غیر بیع مثل هبه، در این جهت فرقی نیست؛ یعنی همانطور که شما در بیع، طرف اضافه را جا بجا می‌کنید، در باب هبه نیز همین کار انجام می‌شود، منتها چون هبه مجانی است، چیزی جایگزین آن نمی‌شود. در باب هبه، خلع الاضافة است، یعنی وقتی شما مالی را به دیگری می‌بخشید، تا الان بین شما و این مال يك اضافه و نسبتی بود، لکن هبه این اضافه و نسبت را خلع می‌کند.

بعبارة اخرى ؛ شيخ(ره) در مكاسب فرمود همانطور كه بيع، تملك است، هبه هم تملك است، و اصلاً بالاتر؛ اصل در تملك، همان هبه است. مرحوم نائینی(ره) می‌فرماید به نظر ما نه در بيع، تملك وجود دارد و نه در هبه، در هبه اینطور نیست كه بگوییم «ان الواهب يملك المتهب ابتداءً»، تملك نمی‌كند، چون لازمه‌اش این است كه بگوییم واهب سلطنت بر ملكیت دارد، ملكیت هم همان سلطنت است، می‌شود سلطنت بر سلطنت كه معقول نیست. به همان دلیلی كه می‌گوییم در بيع تملك نیست، به همان دلیل می‌گوییم در هبه هم تملك وجود ندارد.

اشكالات مرحوم امام(ره) بر محقق نائینی(ره)

مرحوم امام(ره) در كتاب البیع، صفحه 21، پنج اشكال بر مرحوم نائینی(ره) كرده اند. اشكال اول : اینکه شما فرمودید بین این دو تعریف (تعریف مصباح و تعریف شیخ) اختلاف معنوی وجود دارد، ما قبول نداریم. ما برای شما اثبات کردیم كه روح تعریف مصباح و تعریف مرحوم شیخ(ره) به «تبادل در اضافه» بر می‌گردد و از این جهت كه بینشان تبادل در اضافه است، بین این دو تعریف فرقی وجود ندارد.

البته مرحوم امام(ره) در چند صفحه بعد، فرقهایی را بین تعریف مصباح و تعریف شیخ مطرح می‌کنند و می‌فرمایند طبق تعریف مصباح، این مبادله، باید مبادله فعلی باشد، ظهور در این دارد كه این تبادل، باید تبادل فعلی باشد - تبادل فعلی یعنی هم ایجاب آمده باشد و هم قبول آمده باشد - اما از تعریف شیخ(ره)، تبادل فعلی را استفاده نمی‌کنیم.

بنابراین، ولو اینکه می‌فرمایند از این جهت - تبادل فعلی - بین تعریف مصباح و تعریف شیخ فرق است، اما از نظر اینکه هر دو در «تبادل در اضافه» اشتراك دارند بین آنها فرقی وجود ندارد. اشكال دوم: شما «ملكیت» و «سلطنت» را مساوی یکدیگر دانستید و فرمودید «ملكیت یعنی سلطنت». ای فرمایش نیز مخدوش است، زیرا «سلطنت» از آثار «ملكیت» است.

آنگاه به محقق نائینی(ره) می‌فرمایند ؛ شما برای اثبات مدعای خودت كه «سلطنت با ملكیت یکی است» و در بيع، «تبادل بین ملكیتین» نیست، فرمودی اگر تبادل بین ملكیتین باشد، باید روایت «الناس مسلطون علی اموالهم» را به «الناس مسلطون علی سلطنتهم» معنا کنید، و حال آنكه اتفاقاً این روایت درست در نقطه مقابل ادعای شماست. زیرا اگر سلطنت را به ملكیت معنا کنید، باید به جای «مسلطون» بگوییم «مالكون»، آیا آن وقت روایت معنا دارد؟ اینکه بگوییم «الناس مسلطون علی اموالهم» ، یعنی «الناس مالكون علی اموالهم»، این كه توضیح و اضمحلت است. مگر کسی در این شك دارد كه مالك مال خودش می‌باشد؟ حدیث در صدد بیان يك مطلب اضافه‌ای است ؛ یعنی حالا كه مردم نسبت به مالشان ملكیت دارند، این ملكیت اثر دارد.

اثر این ملكیت، «سلطنت» است ؛ یعنی سلطنت دارند كه بيع کنند، هبه کنند، صلح کنند و قرض بدهند. و اما نسبت به مسأله «اعراض» ؛ كه فرمودید «اعراض، اذهاب موضوع سلطنت است»، این هم صحیح نیست. چون اعراض هم از شؤون سلطنت است. چه اشكالی دارد كه یکی از مصادیق و شؤون سلطنت انسان، انعدام موضوع سلطنت باشد؟ مالك بر مال سلطنت دارد، حال موضوع سلطنت را از بین می‌برد. پس این كه فرمودید در «اعراض» اصلاً سلطنت نیست حرف باطلی است.

توضیحی پیرامون اعراض

يك بحثی است كه اصلاً آیا «اعراض» موجب ازاله و از بین رفتن ملكیت است؟ اگر کسی از مالش اعراض كرد و مالش را پشت درب منزلش گذاشت، آیا این بدین معناست كه این مال از ملكیت او خارج شده است؟ یا اینکه معنای اعراض، خروج از ملكیت نیست، بلكه بدین معناست كه دیگران می‌توانند در این مال تصرف کنند. بین این دو تا فرق است. يك وقت می‌گوییم

معناي اعراض اين است كه اگر من از مالي اعراض كردم، از ملك من خارج شده است، و حال كه سال خمسى من فرا رسیده و مى‌خواهم اموالم را حساب كنم، آن شيء ديگر جزء اموال من نيست تا بخواهم محاسبه كنم.

اما اگر گفتيم كه اعراض موجب خروج از ملكيت نيست، بلكه فقط موجب اباحه تصرف براي غير است، كه تصرف در اين مال براي غير جايز است، و اگر هم در مال تصرف كرد، مى‌توانم بروم از او بگيرم. كسانى كه مى‌گويند «اعراض موجب خروج از ملكيت است»، تنها دليل آنها بر اين امر؛ «سيره عقلايه» است. مى‌گويند اگر كسى از مالش اعراض كرد، عقلاء اين اعراض را مزيل ملكيت مى‌دانند و اين سيره عقلايه ردعى ندارد.

ديگران كه مى‌گويند «اعراض موجب خروج از ملكيت نيست»، دو دليل دارند 1- اطلاق ادله ملكيت، مثلاً «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ](#)» مى‌گويد «انت مالك مطلقاً»؛ يعنى حالا كه مالك اين مال شدى، اگر از آن اعراض كردى، باز هم مالك آن هستي. 2- استصحاب ملكيت است. الان كه من از مالم اعراض كردم و مثلاً آن را پشت درب منزل گذاشتم، شك مى‌كنم و يا ديگرى شك مى‌كند كه آيا ملكيت من از بين رفته يا نه؟ استصحاب ملكيت جارى مى‌شود.

حالا اين بحث امام(ره) و مرحوم نائينى(ره) روى فرض اين است كه «اعراض را موجب خروج از ملكيت بدانيم»؛ يعنى اگر موجب خروج از ملكيت دانستيم، نائينى(ره) مى‌گويد اعراض، سلطنت نيست بلكه انعدام موضوع سلطنت است، ولي امام(ره) مى‌فرمايند اعراض، از شؤون سلطنت است، كه مالك بر اذهاب موضوع سلطنت، سلطه دارد. ظاهر كلمات كثيرى از بزرگان اين است كه اعراض، «مزيل ملكيت» است و در اين دو دليل - اطلاق و استصحاب - خدشه مى‌كنند. مرحوم ابروانى(ره) يك رساله دو صفحه‌اى در باب اعراض دارد آن را ملاحظه كنيد تا از اين بحث اعراض - كه بحث خوبى است - يك نتيجه‌گيرى كنيم.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.